

باز هم درباره‌ی «دو نقش»



مشکل‌ها

اشتراک در لفظ و اصطلاح - سخن تام - سخن ناقص - جمله وارہ - بندہ - جمله ی مرکب - انواع جمله های مرکب - ذهنیت زبان - عینیت زبان - گروه اسمی - کاربرد اسمی - اسم وارہ - اسم لفظ - تنازع - حذف به قرینه - صلہ و موصول

مقاله‌ی «نقدی بر مقاله‌ی دو نقش» را که در باب

نوشته‌ی این جانب در صفحات ۵۲ تا ۵۷ مجله‌ی رشد زبان و ادب فارسی شماره‌ی ۵۸ به چاپ رسیده بود، مطالعه کردم و از مطالب علمی آن بهره‌ها بردم، اما درخصوص برخی مطالب این مقاله نکاتی به نظر رسید که ذیلاً بدان‌ها اشاره می‌نمایم ولی جا دارد قبل از آن به طرح و بحث یک نکته و دو اصطلاح پردازم تا پیش زمینه‌ای برای مسائل بعدی باشد.

الف - از آن جایی که بحث‌های زبانی و

دانشگاهی متکی بر دیدگاه‌ها و تعریفات و

مفروضات خاصی می‌باشد، بدیهی

است که اختلاف نظر نیش آید اما در

این باب توجه داریم که

«چهارچوب‌های منطقی»

و «اجماع صاحب نظران»

در مسائل مطروحه‌ی

اختلافی، راه گشا

است. در این میان

برخی از عوامل

اختلاف برانگیز را

می‌توان «جامع و

منابع» نبودن

تعریف‌ها، خلط

مبحث، اشتراک

در لفظ و اشتراک در

اصطلاح دانست.

گفتنی است که برخی

مباحث انتقادی در

مقاله‌ی «دو نقش» هم حول

این مباحث دور می‌زند.

بنابراین

مسأله، قضیه

عصب و انگیزه

در نتیجه بحث لفظی

نیست بلکه ریشه در مباحث بنیادی و

ب - این که گفته شود: «جمله سخنی

نهاد و گزاره بخش پذیر است و پیام دارد

۵۷ پی نوشت) تعریف جامعی است اما به دلیل

«پیام دار بودن» مانع نیست. به دو ساخت

توجه کنیم:

۱- بهرام کتاب را در کتابخانه من خواندم.

۲- اگر بهرام کتاب را در کتابخانه بخواند

اطلاق جمله بر این دو ساخت نمی‌جایز است

بدیهی است در این دو الگو علی‌رغم وجود

«نهاد و گزاره» تفاوت خاصی دیده می‌شود

آن است که الگوی نخست سخنی تمام و در نتیجه

سکوت بر آن جایز است در حالی که الگوی دوم

سخنی ناقص محسوب می‌گردد که در نتیجه

شنونده برای دریافت پیام جمله منتظر می‌ماند

بنابراین اگر الگوی نخست را «جمله» بنامیم

توجه به تفاوت موجود اصطلاح «جمله» بر الگوی

دوم قابل تطبیق نیست. پس آن را چه بنامیم؟

می‌توان اصطلاح «جمله وارہ» را برای این گونه

ساخت‌های نحوی به کار برد و در پایان آن نشانه‌ی (و)

هم قرار داد. این اصطلاح سبب می‌شود که عنوان خاصی

استعمال شود که ما را از التباس و خلط بحث و اشتراک

لفظ مصون دارد. بنابراین با توجه به مطالب گفته شده این نتیجه

حاصل می‌شود که جمله وارہ (به تعبیر بنده) را باید یا فرورد

پروپشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

تعبیر منتقد محترم) به جهت تفاوت های لفظی، معنوی و آوایی با «جمله» یکسان و برابر نیست.

ج- این که در تعریف «جمله ی مرکب» بگوئیم:

[آن است که بیش از یک فعل یا بیش از یک جمله داشته باشد]

(رشد ۵۸: ص ۵۴)

آن هم محل تأمل است؛ زیرا الگوی نحوی زیر آن را نقض می کند:

اگر علی کتاب را به بهرام بدهد و او آن را بخواند؛ در این ساخت نحوی بیش از یک فعل و ضمناً بیش از یک جمله (۴) وجود دارد و بنابه تعریف فوق از مصادیق جمله محسوب می گردد. در حالی که اطلاق «جمله ی مرکب» بر آن صحیح نیست. روشن ترین علت آن ناتمام بودن سخن و ناقص بودن پیام آن است. این گونه ساخت های نسحوی را نمی توان دو جمله واره ی معطوف (= در این جا دو جمله واره ی شرط) دانست که اگر جمله واره ی پایه بدان افزوده شود و کلام را کامل و منعقد کند و سکوت بر آن جایز باشد، آن گاه «جمله ی مرکب» تشکیل می شود. بدیهی است که اگر بر ساخت نحوی مورد بحث عطف های دیگری هم صورت گیرد، هیچ گاه «جمله ی مرکب» محقق نمی شود. پس شرط به وجود آمدن جمله ی مرکب چیست؟ باید بگوئیم «جمله ی مرکب» وقتی ایجاد می شود که بین حداقل دو فعل ذکر شده در تعریف فوق و به تبع آن بین دو جمله واره ی موجود، رابطه ی اصلی و فرعی وجود داشته باشد. به جملات زیر توجه کنیم و رابطه ی اصلی (پایه) و فرعی (پیرو) فعل ها را با یکدیگر بسنجیم.

بدیهی است که الگوهای فوق قابل

۱- جمله ی مرکب شرطی (با دو فعل)

اگر علی کتاب را به بهرام بدهد؛ پدر خوش حال می شود.

فعل اصلی فعل فرعی

جمله واره ی پیرو = جمله واره ی شرط جمله واره ی پایه = جمله واره ی جواب شرط

جمله ی مرکب شرطی (با دو فعل)

۲- جمله ی مرکب شرطی (با سه فعل)

اگر علی کتاب را به بهرام بدهد و او آن را بخواند؛ پدر خوش حال می شود.

فعل فرعی (۱) فعل فرعی (۲) فعل اصلی

جمله واره ی پیرو اول جمله واره ی پیرو دوم جمله واره ی پایه
= جمله واره ی شرط اول = جمله واره ی شرط دوم = جمله واره ی جواب شرط

جمله ی مرکب شرطی (با سه فعل)

۳- جمله ی مرکب نقل قول

پدر گفت: علی کتاب را به بهرام داد.

فعل اصلی فعل فرعی

جمله واره ی پایه جمله واره ی پیرو

جمله ی مرکب نقل قول (با دو فعل)

۴- جمله ی مرکب یا جمله واره ی موصولی

وقتی که علی کتاب را به بهرام داد؛ پدر خوش حال شد.

فعل اصلی فعل فرعی

قید جمله واره پایه جمله واره ی موصولی = جمله واره ی پیرو جمله واره ی پایه
وابسته به قید

جمله ی مرکب یا جمله واره ی موصولی

گسترش هستند و می‌توانند به سوی جمله‌های مرکب پیچیده هم میل نمایند.

چنان‌که در مثال‌ها، مشاهده می‌شود فعل‌ها نسبت به هم رابطه‌ی اصلی و فرعی دارند و درحقیقت این نوع رابطه است که جمله‌ی مرکب را محقق می‌کند.

حال که سخن به این جا رسید، مناسب است بر دو فرمول ارائه شده درخصوص «جمله‌ی مرکب» نظری بیفکنیم:

فرمول اول: [جمله‌ی مرکب هم پایه ← جمله + جمله + جمله] باید بگوییم که این فرمول یا بحث ارائه شده هم خوانی ندارد؛ زیرا که فعل تمامی جمله‌ها اصلی است و به عبارت دیگر این فرمول بیانگر جمله‌های ساده‌ی معطوف (هم پایه) است و بر آن دو اشکال وارد است:

نخست این که معلوم نگردیده که پیوند جمله‌ها لفظی است یا معنوی و نکته‌ی دیگر آن که پیوند این گونه جمله‌ها به هم چنان‌که در فرمول آمده مقوله‌ای است که از موضوع علم نحو خارج است؛ زیرا که سنگ زیربنای نحو «جمله» است نه جمله‌های پیوسته به هم. فرمول دوم: [جمله‌ی مرکب هم پایه ← جمله به طوری که $n \leq n$ باشد]

اشکارترین اشکالی که بر این فرمول وارد است، این که جمله‌ی مرکب (یک جمله‌ی مرکب) چهار ویژگی است که حداقل از هر جمله تشکیل شده باشد؛ این تا حدی روشن است که در اینجا به آن (۱-۲) می‌پردازیم. ویژگی اول: هر جمله مرکب باید دارای دو یا چند جمله‌ی فرعی باشد. ویژگی دوم: هر جمله مرکب باید دارای یک جمله‌ی اصلی باشد.

در اینجا باید به این نکته توجه داشت که این اشکالات در واقع اشکالاتی است که در فرمول‌ها دیده می‌شود و در حقیقت این اشکالات را می‌توان با تغییراتی در فرمول‌ها برطرف کرد.

نخستین اشکال آن است که در فرمول‌ها دیده می‌شود و آن این است که در فرمول‌ها دیده می‌شود و آن این است که در فرمول‌ها دیده می‌شود.

در پاسخ باید بگوییم که واژه‌ی «اسم» در این جمله‌ها به معنای «اسم» گرفته می‌شود. اگر منظور از اسم، هر آن باشد که در جمله‌ها به کار می‌رود، خاطر نشان کنیم که به بنا به تعاریف‌های رایج در علم نحوی، «اسم» لزوم است که سه اصطلاح جداگانه از جمله‌ها، عبارتند از: «اسم» (مرکب) و در نتیجه سه تعریف فوق‌الذکر، در واقع چهار خط‌مبحث و نامی می‌شود. با این که من تا به حال سعی در عنوان قبلی تعریف اصطلاحی گنجد و بر مبنای آن تا به حال سعی می‌آید و این نکته‌ی آخری است که در این کتاب در نظر گرفته شده است.

در پاسخ باید بگوییم که واژه‌ی «اسم» در این جمله‌ها به معنای «اسم» گرفته می‌شود. اگر منظور از اسم، هر آن باشد که در جمله‌ها به کار می‌رود، خاطر نشان کنیم که به بنا به تعاریف‌های رایج در علم نحوی، «اسم» لزوم است که سه اصطلاح جداگانه از جمله‌ها، عبارتند از: «اسم» (مرکب) و در نتیجه سه تعریف فوق‌الذکر، در واقع چهار خط‌مبحث و نامی می‌شود. با این که من تا به حال سعی در عنوان قبلی تعریف اصطلاحی گنجد و بر مبنای آن تا به حال سعی می‌آید و این نکته‌ی آخری است که در این کتاب در نظر گرفته شده است.

۲۴ در مورد مثال

«حسن آمد و کتاب را برد.»

این طور آمده است:

[همان حسن که در جمله‌ی نخست نهاد است، این جا هم نهاد است. پس دو نقش دارد، نهاد برای جمله نخست و نهاد برای جمله‌ی دوم.]

جمله‌ی دوم.]

(رشد ۵۸: ص ۵۴)

در پاسخ این مطلب باید بگوییم که این ساخت نحوی به دلیل ذکر شده در قبل جمله‌ی مرکب نیست بلکه دو جمله‌ی ساده‌ی معطوف به هم است که نهاد جمله‌ی دوم (حسن، او) به قرینه‌ی لفظی محذوف است. نکته‌ی دیگر این که اگر بحث مانحن فیه در چهارچوب واقعیت خارجی (objective) مطرح باشد، پله سخن فوق درست است و نهاد هر دو فعل (جمله) یکی است چون هر دو عمل را «حسن» انجام داده اما نباید فراموش کرد که ما در چهارچوب قراردادهای، مفاهیم و بنیادهای ذهنی (subjective) زبان سخن می‌گوییم و در همین راستا الگوی‌های نحوی که آرایش و نظم جمله‌های زبان را معین می‌کند، این نکته را بیان می‌دارد که

به ضرورت، فاعلی (نهادی) دارد و آن فاعل محذوف است. پس عقلاً و منطقاً هر جمله مرکب دارای فاعل (فاعل) فعلی این گونه می‌گردد. بنا بر این می‌توانیم بگوییم که هر جمله مرکب دارای فاعل (فاعل) فعلی است و این نکته را باید افزود که ذهنی بودن نهاد هر جمله مرکب و می‌دانیم که این قواعد ذهنی در چهارچوب خارجی (objective) مطابقت ندارند و این مطابقت را می‌توانیم با ساختن جمله‌های مرکب در این چهارچوب نشان دهیم. اما در این چهارچوب، نهاد هر دو فعل یکی است و این نکته را باید افزود که ذهنی بودن نهاد هر جمله مرکب و می‌دانیم که این قواعد ذهنی در چهارچوب خارجی (objective) مطابقت ندارند و این مطابقت را می‌توانیم با ساختن جمله‌های مرکب در این چهارچوب نشان دهیم.

این نکته را باید افزود که ذهنی بودن نهاد هر جمله مرکب و می‌دانیم که این قواعد ذهنی در چهارچوب خارجی (objective) مطابقت ندارند و این مطابقت را می‌توانیم با ساختن جمله‌های مرکب در این چهارچوب نشان دهیم.

این نکته را باید افزود که ذهنی بودن نهاد هر جمله مرکب و می‌دانیم که این قواعد ذهنی در چهارچوب خارجی (objective) مطابقت ندارند و این مطابقت را می‌توانیم با ساختن جمله‌های مرکب در این چهارچوب نشان دهیم.

این نکته را باید افزود که ذهنی بودن نهاد هر جمله مرکب و می‌دانیم که این قواعد ذهنی در چهارچوب خارجی (objective) مطابقت ندارند و این مطابقت را می‌توانیم با ساختن جمله‌های مرکب در این چهارچوب نشان دهیم.

این نکته را باید افزود که ذهنی بودن نهاد هر جمله مرکب و می‌دانیم که این قواعد ذهنی در چهارچوب خارجی (objective) مطابقت ندارند و این مطابقت را می‌توانیم با ساختن جمله‌های مرکب در این چهارچوب نشان دهیم.

این نکته را باید افزود که ذهنی بودن نهاد هر جمله مرکب و می‌دانیم که این قواعد ذهنی در چهارچوب خارجی (objective) مطابقت ندارند و این مطابقت را می‌توانیم با ساختن جمله‌های مرکب در این چهارچوب نشان دهیم.

این نکته را باید افزود که ذهنی بودن نهاد هر جمله مرکب و می‌دانیم که این قواعد ذهنی در چهارچوب خارجی (objective) مطابقت ندارند و این مطابقت را می‌توانیم با ساختن جمله‌های مرکب در این چهارچوب نشان دهیم.

۲۴ در مورد مثال

«حسن آمد و کتاب را برد.»

این طور آمده است:

[همان حسن که در جمله‌ی نخست نهاد است، این جا هم نهاد است. پس دو نقش دارد، نهاد برای جمله نخست و نهاد برای جمله‌ی دوم.]

جمله‌ی دوم.]

(رشد ۵۸: ص ۵۴)

در پاسخ این مطلب باید بگوییم که این ساخت نحوی به دلیل ذکر شده در قبل جمله‌ی مرکب نیست بلکه دو جمله‌ی ساده‌ی معطوف به هم است که نهاد جمله‌ی دوم (حسن، او) به قرینه‌ی لفظی محذوف است. نکته‌ی دیگر این که اگر بحث مانحن فیه در چهارچوب واقعیت خارجی (objective) مطرح باشد، پله سخن فوق درست است و نهاد هر دو فعل (جمله) یکی است چون هر دو عمل را «حسن» انجام داده اما نباید فراموش کرد که ما در چهارچوب قراردادهای، مفاهیم و بنیادهای ذهنی (subjective) زبان سخن می‌گوییم و در همین راستا الگوی‌های نحوی که آرایش و نظم جمله‌های زبان را معین می‌کند، این نکته را بیان می‌دارد که

به ضرورت، فاعلی (نهادی) دارد و آن فاعل محذوف است. پس عقلاً و منطقاً هر جمله مرکب دارای فاعل (فاعل) فعلی این گونه می‌گردد. بنا بر این می‌توانیم بگوییم که هر جمله مرکب دارای فاعل (فاعل) فعلی است و این نکته را باید افزود که ذهنی بودن نهاد هر جمله مرکب و می‌دانیم که این قواعد ذهنی در چهارچوب خارجی (objective) مطابقت ندارند و این مطابقت را می‌توانیم با ساختن جمله‌های مرکب در این چهارچوب نشان دهیم.

این نکته را باید افزود که ذهنی بودن نهاد هر جمله مرکب و می‌دانیم که این قواعد ذهنی در چهارچوب خارجی (objective) مطابقت ندارند و این مطابقت را می‌توانیم با ساختن جمله‌های مرکب در این چهارچوب نشان دهیم.

این نکته را باید افزود که ذهنی بودن نهاد هر جمله مرکب و می‌دانیم که این قواعد ذهنی در چهارچوب خارجی (objective) مطابقت ندارند و این مطابقت را می‌توانیم با ساختن جمله‌های مرکب در این چهارچوب نشان دهیم.

این نکته را باید افزود که ذهنی بودن نهاد هر جمله مرکب و می‌دانیم که این قواعد ذهنی در چهارچوب خارجی (objective) مطابقت ندارند و این مطابقت را می‌توانیم با ساختن جمله‌های مرکب در این چهارچوب نشان دهیم.

این نکته را باید افزود که ذهنی بودن نهاد هر جمله مرکب و می‌دانیم که این قواعد ذهنی در چهارچوب خارجی (objective) مطابقت ندارند و این مطابقت را می‌توانیم با ساختن جمله‌های مرکب در این چهارچوب نشان دهیم.

این نکته را باید افزود که ذهنی بودن نهاد هر جمله مرکب و می‌دانیم که این قواعد ذهنی در چهارچوب خارجی (objective) مطابقت ندارند و این مطابقت را می‌توانیم با ساختن جمله‌های مرکب در این چهارچوب نشان دهیم.

این نکته را باید افزود که ذهنی بودن نهاد هر جمله مرکب و می‌دانیم که این قواعد ذهنی در چهارچوب خارجی (objective) مطابقت ندارند و این مطابقت را می‌توانیم با ساختن جمله‌های مرکب در این چهارچوب نشان دهیم.

منتقد محترم این گونه نقل مطلب کرده اند:

[«عنکبوتان» متمم است و «کم نیستند» نقش نهادی دارد.]

(رشد: ۵۸: ص ۵۵)

در حالی که سخن ارائه شده چنین بوده است:

«باید بگویم که عنکبوتان «متتم نهاد» است و با دیگر عناصر موجود یک گروه بزرگ نهادی را تشکیل داده... نهاد فعل «نیستند» کدام است؟ آن عنکبوتان (آن‌ها) که از جمله واره‌ی پیرو محدود است.» (رشد: ۵۷: ۶۹)

لطفاً این سخن را با مطلب نقل شده در داخل قلاب مقایسه کنید... منتقد محترم در ادامه‌ی مطلب بعد از نسبت دادن اشتباهی به نویسنده بیان کرده‌اند: «ترجیح می‌دهم فعلاً وارد این بحث نشوم» (رشد: ۵۸: ص ۵۵)

ای کاش منتقد می‌نهادند و اشتباه را گوشزد می‌کردند تا در صورت وارد بودن پذیرفته می‌شد. و همچنین است در باب شاهد مثال «این تنها درختی است که در کویر زندگی می‌کند.»

«در باره‌ی جمله‌ای از تاریخ بیهقی که در ذیل درج می‌گردد، منتقد محترم سخنی دارد که بعد از نقل جمله بدان اشاره می‌شود. شاهد مثال چنین است:

«از آن اسیران و مفسدان که قوی‌تر بودند؛ بردار کردند.»
«گروهی را از آن اسیران و مفسدان که قوی‌تر بودند؛ بردار کردند.»
منتقد محترم چنین فرموده‌اند:

«این که ادعا شود جای «را» آن هم جایگاه درست «را» این جاست که من تعیین می‌کنم، بر کدام منطق دستوری استوار است؟» (رشد: ۵۸: ص ۵۶)

در پاسخ گفته می‌شود که عبارت «من تعیین می‌کنم» برداشت منتقد محترم است و چنین بیانی در مقاله‌ی این جانب نبوده و تنها در نقل شاهد مثال مذکور، جایگاه «را» با توجه به ساخت‌های نحوی و استعمالات کتاب تاریخ بیهقی نشان داده شده و متن سخن و نحو تاریخی آن کتاب استوار می‌باشد. برای روشن شدن بحث نمونه برخی جمله‌های مشابه از تاریخ بیهقی و گلستان نقل می‌گردد.

«همدی بزرگان سپاه را از نازیک و ترک با خوریشتن برد.»

(تاریخ بیهقی: ص ۷)

«فرمان نیست که هیچ کس را از کستان وی باز داشته شود.»

(همان جا: ص ۸)

«اگر رای عالی بیند فرمان دهد یکی را از معتمدان درگاه تا بیرون نشیند.»

(همان جا ص ۱۲)

«یکی را از ملوک کنیزی چنین آورده بودند.»

(گلستان: ص ۸۲)

«یکی را از بزرگان بادی مخالف در شکم پیچیدن گرفت.»

(همان جا ص ۹۹)

«یکی را از متعلمان کمال بهجتی بود.»

(همان جا ص ۱۲۸)

همان گونه که مشاهده می‌شود «را» (صرف نظر از معانی آن) قبل «از» به کار رفته و متقدمین این قاعده را رعایت می‌کردند.

و اگر احتمالاً امروزه جایگاه «را» در نحو فارسی معاصر تغییر یافته باشد آن سخن دیگری است. بنابراین نمی‌توان نمونه‌ای از نثر کهن فارسی را با معیارهای نحو فارسی معاصر مورد تحلیل قرار داد بلکه لازم است در چهارچوب «نحو تاریخی» خود، مورد بررسی قرار گیرد.

«در باب جمله‌ی «بزن بزن گرم گردید» چنین آمده:

«منتقد محترم خود می‌فرماید: کاربرد آن (بزن بزن) در جمله غیر فعل است... پس دلیل این همه طول و تفصیل چیست؟»

(رشد: ۵۸: ص ۵۷)

در جواب باید بگویم که همه این طول و تفصیل‌ها برای حل تناقضی است که در این ساخت‌ها موجود است که خوش بختانه منتقد محترم از سر ضرورت بدان اشاره کرده‌اند. آن جا که فرموده‌اند:

«چنین واژه‌هایی ظاهراً فعلند»

(رشد: ۵۸: ص ۵۷)

بله درست است. همین داشتن ظاهر فعل و استعمال غیرفعل است که موجب تطویل بحث گردیده تا از این طریق جواب روشنی برای حل تناقض و اشکال موجود باشد.

در ادامه فرموده‌اند: «اساساً چه دلیلی دارد که کسی به واژه‌ی «بزن بزن» در جمله «بزن بزن گرم گردید» فعل بگوید؟»

(رشد: ۵۸: ص ۵۷)

در پاسخ می‌گویم چه دلیل... در این مورد می‌توانیم با دلائل روشن،

در خصوص برخی کلمات با این نوع دوگانگی یا چندگانگی روبه‌رو نیستیم؟

استدلال ما در این باب چه باید باشد تا بتوانیم با دلائل روشن، کلمه‌ی مورد نظر را در طبقه‌ی خاص دستوری خود قرار دهیم؟

«در باب جمله‌ی «رفت فعل است» فرموده‌اند:

«باید به منتقد محترم خاطرنشان کرد که این مقوله امروزه از پیش با افتاده‌ترین مباحث دستوری جاری است... و با این تعریف ساده حل شده است که هر عنصری که در جایگاه مفعول، نهاد، متمم و... قرار گیرد گروه اسمی است به همین سادگی!»

(رشد: ۵۸: ص ۵۷)

بله درست است اما باید این پرسش را مطرح کنیم که این تعریف برآمده و حاصل از چه مقدماتی است و چه عواملی موجب پدید آمدن این تعریف شده؟ سعی نگارنده در مقاله‌ی پیشین ارائه‌ی آن پیش‌زمینه‌ها بوده است. نکته‌ی دیگر این است که در تعریف فوق

«بهری» گویا دلالت بر یک عنصر دارد و اگر جمله‌ی
 «مندان مراد یا علی گفت» بر این تعریف عرضه گردد درمی یابیم
 دو عنصر (یا + علی) در نقش نحوی خاصی به کار رفته است.
 آیا این کاربرد تعریف فوق را تأیید می‌کند؟ این بیت چه طور؟
 «بسم الله الرحمن الرحيم / هست کلید در گنج حکیم این مثال
 چطور؟ «خانه کن فیکون شد» کن فیکون در جایگاه «مسند» واقع
 شده، آیا گروه اسمی است؟

در پیرو این بحث شایسته است که به نکته‌ی دیگری هم اشاره
 کنیم که بعد از مثال‌های چهارگانه‌ی زیر بدان می‌پردازیم.
 رفت فعل است.
 هرگز قید است.
 اگر حرف است.
 آب گوارا است.

بنابر تعریف ذکر شده، رفت، هرگز، اگر و آب همه کاربرد
 اسمی دارند و اسم قلمداد می‌شوند اما پرسش این است که: آیا در
 این جمله‌ها تفاوتی معنایی و کاربردی بین «رفت»، «هرگز»، «اگر»
 با «آب» وجود ندارد؟

روشن است که «آب» به خودی خود اسم است درحالی که
 کلمات دیگر به ترتیب فعل، قید و حرف بوده‌اند و از آن رو که نقش
 نهادی پذیرفته‌اند و بنا به کاربردی خاص، «اسم» قلمداد گردیده‌اند.
 «اطلاق» اسم به ما هواسم بر همه‌ی آن‌ها مقرون به صحت و از
 جهت سخن دقیقی است؟

پس آن روشن است. پس لازم است به جهت اختلاف لفظی
 و معنایی کاربردی بین «آب» با «رفت»، «هرگز»، «اگر» تفاوتی قائل
 شویم و این مسئله گویا به کار بریم و همان طور که در نوشتار پیشین
 گفته شد، در این مورد نیز آن را «اسم لفظ» نامیده و در برخی مآخذ
 هم از این نوع کاربردی آن (nominalcase, nominal) تعبیر
 کرده‌اند. عنوان اخیر در تقسیم‌بندی‌های دستوری جایگاهی دارد و
 پاسخ گوی استعمالات خاص خواهد بود و این امر که در لفظ
 و اصطلاح مصون می‌دارد.

ساختمان تفاوت کلی و اساسی دارد و جمله‌های تعطیل شده بیشتر
 با جمله‌های صله و موصول عربی مطابقت دارند. (رشد ۵۷: ص
 ۷۱) و حال آن که ظاهراً بین دو مقوله‌ی «صله و موصول» با «تنازع»
 خلط مبحث صورت گرفته است.
 منتقد محترم در ادامه فرموده‌اند:
 «این اصطلاح (تنازع) را در موردی آورده‌ایم که واژه‌ها در پیش
 از یک جمله بیاید و برای اختصار در یکی از جمله‌ها به توبه حذف
 شود.»

(رشد ۵۸: ص ۵۷)
 بسیار خوب، اما درباره‌ی تعریف مذکور این پرسش به ذهن
 متبادر می‌شود که اساساً این اصطلاح (تنازع) از کجا آمده و آیا
 برای چنین کاربردی لفظاً و معنأً روشن و گویاست؟
 از طرفی تنازع آن گونه که در تعریف فوق آمده و چنان که از
 کلمات پایانی این تعریف مستفاد می‌شود گویا منظور همان اختلاف
 به قرینه است درحالی که من حیث المجموع مقولاتی از قبیل
 «تنازع»، «دو نقش»، «صله و موصول» و «حذف به قرینه» به هم
 آمیخته شده و موجب ابهام و التباس و سردرگمی گردیده و نکته‌ی
 دیگر آن که هنوز از جهت منطقی مقوله‌ی «دو نقش» با دلایل روشن
 و کافی به اثبات نرسیده که منتقد محترم سخن از «سه نقش» و «سه
 به میان آورده‌اند! العلم عندالله و هو عالم بحقایق الامور»



مناصبی که بدان‌ها اشاره شده

- ۱- تاریخ بیهقی، ابوالفضل بیهقی دبیر، تصحیح دکتر بیاضی، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۵۴
- ۲- دستور زبان فارسی، دکتر عبدالعزیز خلیلی، چاپ دوم، تهران، کتاب فروشی تهران، ۱۳۷۵
- ۳- فرهنگ زبان‌شناسی و زبان‌آموزی، دکتر محمدتقی‌الدین معینی، تهران، دانشگاه علم و صنعت، ۱۳۷۶
- ۴- گلستان شمعی، تصحیح دکتر یوسفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۰
- ۵- هفتادی معنوی، تصحیح محمدتقی‌الدین معینی، تهران، کلاه‌خارو، ۱۳۶۱
- ۶- مجله‌ی رشد آموزش زبان و ادب فارسی، شماره‌های ۳۹، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، چاپ اول، تهران، بی‌نا، ۱۳۴۶
- ۸- واژه‌نامه‌ی زبان‌شناسی، همادخت جمالیان، تهران، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱

۷- قراباب اصطلاح «تنازع» فرموده‌اند:
 «این موضوع که کلمه‌ی تنازع در دستور زبان وارد شده به معنای
 مطابقت کامل صرف و نحو زبان فارسی و عربی نیست.»
 (رشد ۵۸: ص ۵۷)

در پاسخ می‌گوییم بله. درست است. لکن مؤلف محترم
 مقاله‌ی «دو نقش» (رشد ۴۹: ص ۲۲) چنین اظهارنظر کرده بودند:
 «در نحو عربی این حالت دستوری تحت عنوان تنازع مورد بحث
 قرار گرفته»

(رشد ۴۹: ص ۲۲ سطر ۵)
 و سخن اینجانب این بود که:
 مثال‌های مورد بحث در تنازع (مبایده‌ی العربیه ۲۷۳/۴) با
 جمله‌های مطرح شده در مقاله‌ی ایشان (رشد ۴۹: ص ۲۲) از جهت